

مطالعه ساخت اجتماعی حوادث ناشی از کار (مطالعه موردی کارگران معادن زغال سنگ منطقه کوهبنان کرمان و طبس)

مجید موحد مجد^۱

عباس گرگی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۲۷

چکیده

در علوم ایمنی، حادثه رویدادی ناخواسته و غیربرنامه‌ریزی شده است که به صورت یک یا چند واقعه متوالی به واسطه اعمال نایمن شرایط نایمن یا هر دو به وجود می‌آید. به‌رغم رشد فزاینده علوم ایمنی در دهه‌های اخیر، مفهوم حادثه همچنان به‌عنوان پدیده‌ای غیراجتماعی، خنثی و فاقد معنا تعریف می‌گردد که به‌طور ناخواسته و غیر برنامه‌ریزی شده توسط کارگران یا ماشین‌آلات به وجود می‌آیند. بخش قابل‌توجهی از تحقیقات انجام شده در این زمینه، به پیروی از سنت همه‌گیرشناسی و روان‌شناسی رفتارگرا با تقلیل مسئله ایمنی و بهداشت کار به موضوعی صرفاً فنی و تخصصی برنقش عوامل فردی خطر و خطای انسانی در وقوع حوادث تا کید می‌کنند. بی‌توجهی این مطالعات به بسترهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سازمانی در تحلیل حوادث و عدم بهره‌گیری از یافته‌های میان‌رشته‌ای باعث گردیده تا گزارش‌های مذکور صرفاً به ارایه فهرستی از عوامل خطر و توزیع آماری حوادث برحسب متغیرهای کمی و جمعیت‌شناختی اکتفا نموده و در نتیجه نسبت به فرایند ساخت اجتماعی حوادث و ماهیت پرابلماتیک مفهوم حادثه اجتناب نمایند. از این رو، پژوهش حاضر درصدد است تا با استفاده از ظرفیت دیگر رشته‌های علمی، نظیر جامعه‌شناسی انتقادی و اقتصاد سیاسی محدودیت‌های علوم ایمنی و رویکردهای متعارف فنی و تخصصی آن را در تبیین یک جانبه و تک‌بعدی حوادث ناشی از کار نشان دهد. به‌منظور دستیابی به این هدف، در پژوهش حاضر، از روش‌شناسی کیفی به‌عنوان روش‌شناسی غالب و از روش مردم‌نگاری انتقادی جهت انجام عملیات تحقیق و متعاقباً از روش تحلیل موضوعی جهت تجزیه و تحلیل اطلاعات استفاده شده است. یافته‌های به‌دست آمده در این پژوهش شامل هفت مقوله عمده است که در قالب چرخه ساخت اجتماعی حوادث نشان داده شده است. در مجموع، نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که حوادث ناشی از کار، بیش از آنکه به دلیل بی‌احتیاطی و ویژگی‌های فردی و روان‌شناختی کارگران باشد، از شرایط حاکم بر سازمان کار، روابط نابرابر قدرت و تجارب کارگران از محیط کار ناشی می‌شود.

کلیدواژه: ساخت اجتماعی حوادث، حوادث ناشی از کار، مردم‌نگاری انتقادی، معادن زغال سنگ.

mmovahed@rose.shirazu.ac.ir

abbasgorgi@yahoo.com

۱. دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول).

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز.

به لحاظ تاریخی، حوادث و بیماری‌های ناشی از کار یکی از مخاطرات عمده و مسئله‌ای اساسی در طول تاریخ حیات بشر بوده است. با توجه به اهمیت این موضوع جوامع بشری در هر دوره‌ای از سازوکارهای مختلفی در تولید و بازتولید سلامت استفاده نموده‌اند. در عصر جدید نیز، همزمان با پیدایش انقلاب صنعتی و گسترش علم و فناوری‌های نو و رواج مخاطرات جدید، توجه به مسئله ایمنی و بهداشت کار از سوی متخصصان، مصلحین اجتماعی و سازمان‌های بین‌المللی اهمیت فزاینده‌ای یافته است و پیشگیری از حوادث به موضوعی محوری در ارتقاء سلامت تبدیل شده است. این امر باعث گردیده تا در جهان معاصر سلامت به محور تصمیم‌گیری نظام‌های سیاسی تبدیل و مفهوم زیست سیاست^۱، جایگزین تعاریف سنتی از سیاست شود (کورتیس، ۲۰۰۴). امروزه مفهوم ریسک و سنجش آن به یکی از دل‌مشغولی‌های اصلی زندگی مدرن و اصل اساسی و سازمان‌دهنده جامعه و فرهنگ معاصر تبدیل شده است. در چنین شرایطی آسیب‌پذیری نسبی افراد در مقابل خطرات به محور تفکیک و تمایز یابی جوامع تبدیل گردیده است، به نحوی که می‌توان اجتماعات بشری را برحسب آسیب‌پذیری نسبی آنان در مقابل مخاطرات، تفکیک و دسته‌بندی نمود. با این حال، به‌رغم اهمیت یافتن موضوع سلامت و گسترش برنامه‌های ارتقاء ایمنی و بهداشت کار، همچنان خطرات و آسیب‌های ناشی از فرایند صنعتی شدن و فناوری‌های جدید، در حال گسترش است. با توجه به اهمیت این موضوع، از سال‌های گذشته، برنامه‌های مختلفی از سوی سازمان‌های متولی ایمنی و بهداشت کار و صنایع مختلف جهت ارتقا ایمنی و بهداشت کار و پیشگیری از حوادث اجرا گردیده است. به‌رغم موفقیت نسبی این برنامه‌ها در کاهش حوادث و بیماری‌های شغلی، جهت‌گیری فردگرایانه این برنامه‌ها باعث گردیده تا در این برنامه‌ها صرفاً بر عوامل فردی خطر، انتخاب‌های فردی و همچنین شرایط ناایمن محیط کار تأکید شود. این برنامه‌ها که اساساً ریشه در پارادایم اثبات‌گرایی و علوم طبیعی دارند، به دلیل صبغه اثبات‌گرایانه خود، از درک اهمیت زیست جهان کارگران و ذخیره تفسیری آنان در ادراک خطر و همچنین رابطه قدرت و ارتقای سلامت در محیط کار غفلت نموده‌اند. این رویکردها، با تقلیل مسئله ایمنی و بهداشت کار، به موضوعی صرفاً فنی، تخصصی و فردی، روابط سه وجهی قدرت - سوبژکتیویته - معرفت^۲ را در برنامه‌های ایمنی و بهداشت کار پنهان می‌سازند (میتن و والکات، ۲۰۰۶: ۱۰۸). این امر در عمل به کاهش قدرت و مشارکت کارگران، در برنامه‌های ارتقای ایمنی و بهداشت کار منجر گردیده است.



1. Bio-Power
2. Power-Subjectivity-Knowledge

بیان مسئله

به لحاظ تاریخی، ریشه برساخت‌گرایی^۱ را می‌توان در آثار مارکس و هگل دنبال نمود. دیدگاه مارکس درباره پیوند ایدئولوژی با زیرساخت‌های اقتصادی جامعه و اینکه هستی اجتماعی تعیین‌کننده آگاهی است، بیانگر نوعی برساخت‌گرایی اجتماعی بسیار عمیق است. در دوران معاصر، واژه برساخت‌گرایی اجتماعی ریشه در آثار مانهایم و کتاب ساخت اجتماعی واقعیت^۲ برگرو و لاکمن (۱۹۶۷) دارد. (محمدپور، ۱۳۸۹: ۳۸۴-۳۸۵).

به طور کلی، برساخت‌گرایی رویکردی است که براساس آن کل معرفت و بنابراین، کل واقعیت و جهان اجتماعی بر مبنای تعاملات انسانی ساخته می‌شود و در درون یک بستر اجتماعی و فرهنگی گسترش و انتقال می‌یابد. براساس این رویکرد معنا کشف نمی‌شود، بلکه ساخته می‌شوند و واقعیت‌های اجتماعی صرفاً برساخته‌های اجتماعی می‌باشند. از این رو، یکی از اهداف برساخت‌گرایی اجتماعی شناخت و کشف شیوه‌هایی است که دانش به طور اجتماعی و تاریخی در جامعه برساخته می‌شود. با این حال، اگرچه واقعیت برساخته‌کنشگران است و افراد می‌توانند شناخت و فهم غالب و مسلط از یک پدیده و مفهوم را از طریق خلق ایده‌های بدیل مورد چالش قرار دهند. اما، چنین فرایندی به هیچ وجه امری دل‌خواهانه نیست، بلکه خود به امکانات کنش و کنش‌گران وابسته است. زیرا، ساخت اجتماعی واقعیت غالباً توسط نهادهای قدرت تثبیت می‌شود و نخبگان و صاحبان قدرت نقش ویژه‌ای در معنابخشی به رویدادها و پدیده‌های اجتماعی بر حسب منافع و علائق خود دارند. این امر، از طریق مشروعیت بخشیدن به مواضع غالب و مسلم و بدیهی دانستن آن صورت می‌پذیرد. لذا، یکی از پرسش‌های بنیادین در برساخت‌گرایی انتقادی^۳ این است که آیا شیوه‌های دیگری جهت مفهوم‌سازی واقعیت و پدیده‌های اجتماعی وجود دارد. هینر^۴ (۲۰۰۲) برساخت‌گرایی انتقادی را به عنوان پارادایم پژوهش در مطالعه مسائل اجتماعی پیشنهاد می‌کند. برساخت‌گرایی انتقادی متأثر از اصول نظریه تضاد و برساخت‌گرایی اجتماعی است.

برساخت‌گرایی انتقادی به جای تأکید صرف بر واقعیت بر فرایندهایی تأکید دارد که از طریق آن مسائل اجتماعی تولید می‌شوند. فرایندهایی که به موجب آن افراد به طور غیرانتقادی شناخت و فهم غالب از پدیده‌های اجتماعی را می‌پذیرند. از این رو، پرابلماتیک نمودن رویکردهای غالب یکی از شیوه‌های برساخت‌گرایان انتقادی در مطالعات اجتماعی می‌باشد. این پژوهش، متأثر از پارادایم برساخت‌گرایی انتقادی تلاش می‌نماید تا فهم بدیلی را از حوادث ناشی از کار ارایه نماید.

1. Constructionism
2. Social Construction of Reality
3. Critical Constructionism
4. Heiner



در علوم ایمنی، حادثه رویدادی ناخواسته و غیربرنامه‌ریزی شده است که به صورت یک یا چند واقعه متوالی به وسیله اعمال نایمن؛ شرایط نایمن یا هردو به وجود می‌آید. سازمان بین‌المللی کار نیز حادثه را اتفاقی پیش‌بینی نشده و خارج از انتظار می‌داند که سبب آسیب و صدمه می‌گردد (امیدواری و نوروزی، ۱۳۹۱: ۲-۳۱).

در ادبیات جامعه‌شناسی، جودیت گرین^۱ در مطالعات خود (۱۹۹۷-۱۹۹۹) تکامل مفهوم حادثه و فرایند ساخت اجتماعی حوادث را مورد بررسی قرار داد. به اعتقاد وی، مفاهیمی نظیر حادثه و جرم‌انگاری^۲ خطای انسانی، اساساً پدیده‌های نسبتاً جدیدی می‌باشند. به زعم وی، تا قبل از پیدایش انقلاب علمی در قرن هفدهم باورهای مذهبی تنها مدل تبیینی رایج در توضیح بلايا و وقایع ناگوار بودند. حتی تا اوایل قرن بیستم نیز حوادث، رویدادهایی غیرقابل کنترل و نتیجه بدشانسی افراد قلمداد می‌گردید. لذا، در این دوره هرگونه تلاشی در جهت پیش‌گیری از حوادث امری عبث و بی‌حاصل محسوب می‌شد. در دهه‌های اخیر نیز، به‌رغم رشد فزاینده مطالعات ایمنی، مفهوم حادثه همچنان به عنوان پدیده‌ای غیراجتماعی، خنثی و فاقد معنا تعریف می‌گردد که به طور ناخواسته و غیربرنامه‌ریزی شده توسط کارگران یا ماشین آلات به وجود می‌آیند. نفوذ رویکردهای کارکردگرایی در مطالعات ایمنی به تداوم چنین تلقی از مفهوم حادثه کمک نمود. در این رویکرد، چارلز پرو^۳ وقوع بسیاری از حوادث در نظام‌های پیچیده را امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر می‌داند. او این‌گونه از حوادث را حوادث طبیعی^۴ می‌نامد. از این منظر، حوادث فی‌نفسه فاقد معنا بوده و تنها پس از تجزیه و تحلیل و شناسایی علل وقوع آنها، معنا می‌یابد.

حوادث غالباً برحسب علل و نحوه وقوع آنها طبقه‌بندی می‌شوند. بخش قابل توجهی از تحقیقات موجود در این زمینه، به پیروی از سنت همه‌گیرشناسی^۵ بر نقش عوامل فردی خطر و خطای انسانی در وقوع حوادث تأکید می‌کنند (مک‌کویین و کیک‌بوش، ۲۰۰۷). بی‌توجهی این مطالعات به بسترهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در تحلیل حوادث، عدم بهره‌گیری از یافته‌های میان‌رشته‌ای در این زمینه باعث گردیده تا گزارش‌های مذکور صرفاً به ارایه فهرستی از عوامل خطر و توزیع آماری حوادث برحسب متغیرهای کمی و جمعیت‌شناختی اکتفا نموده و در نتیجه نسبت به فرایند ساخت اجتماعی حوادث و ماهیت پارالماتیک مفهوم حادثه اجتناب نمایند. پیامد این امر شکل‌گیری گفتمانی است که در آن خطای فردی علت اصلی حوادث است.

1. Green
2. Criminalization
3. Charles Perrow
4. Normal Accident
5. Epidemiology



در حالی که خطای انسانی در بسیاری از موارد تنها توصیف و برجستگی است که متخصصان در توضیح و تبیین حوادث مورد استفاده قرار می دهند. بنابراین، نسبت دادن خطا به کنش های فردی و گروهی بیش از آنکه فرایندی عینی و علمی باشد، تابعی از فرایندهای پیچیده اجتماعی سیاسی و روان شناختی است (گالی، ۱۹۹۹: ۲۹۸). از این رو، فرایند انتساب معنا یا معنا بخشی به حوادث همواره در بستروابط قدرت - دانش صورت می پذیرد و تنها نهادها و افراد معدودی نظیر بازرسان کار، کارشناسان بیمه، مسئولان ایمنی و مدیران سازمان ها در فرایند ساخت اجتماعی حوادث^۱ و معنا بخشی و تولید سازه های معنادار درباره حوادث نقش اساسی دارند. به همین دلیل، تجزیه و تحلیل حوادث نیز همواره فرایندی تفسیری است (تیلور، ۱۹۸۱: ۲۹۸) که مشروعیت و اقتدار خود را از نظام های فنی، و نهادهای قانونی اخذ می نمایند. بدین ترتیب، گزارش های فنی حوادث نیز همانند هر متن دیگری واجد ابعاد بلاغی و متاثر از گفتن مسلط و روابط قدرت است. این امر لزوم مطالعه حوادث، به عنوان مقوله ای اجتماعی، سیاسی را نشان می دهد.

بی توجهی به ماهیت پرابلماتیک مفهوم حادثه و تلقی آن به عنوان امری غیرتعمدی و ناخواسته و در نهایت سیطره گفتمان فنی و تخصصی در این زمینه باعث گردیده تا مطالعه جامعه شناسی معتبری درباره حوادث ناشی از کار، علی رغم گزارش های سازمان بین المللی کار درباره مرگ و میر سالیانه دو میلیون نفر کارگر در سراسر جهان، انجام نگردد. این در حالی است که پدیده هایی نظیر خودکشی که نرخ مرگ و میر آن، به مراتب کمتر از حوادث ناشی از کار است از گذشته یکی از موضوعات مورد علاقه جامعه شناسی بوده است (گرین، ۱۹۹۷ و متیومن، ۲۰۱۲: ۱۹۵). علاوه بر این، تمایل به تبیین های فردی و روان شناختی درباره علل وقوع حوادث ناشی از کار و ارایه مدل های خطی - علی در این زمینه مانع از توسعه بینش های جامعه شناسی در تحلیل حوادث گردیده است. پژوهش در زمینه ایمنی و خطرات محیط کار از ابتدا رابطه تنگاتنگی با روان شناسی صنعتی داشته و همراه با آن تکامل یافته است. به همین دلیل، بخشی از ادبیات موجود در مطالعات ایمنی متأثر از یافته های روان شناسی حول مفهوم حادثه پذیری سازمان یافته است (نیکولاس، ۱۹۹۷: ۶۴).

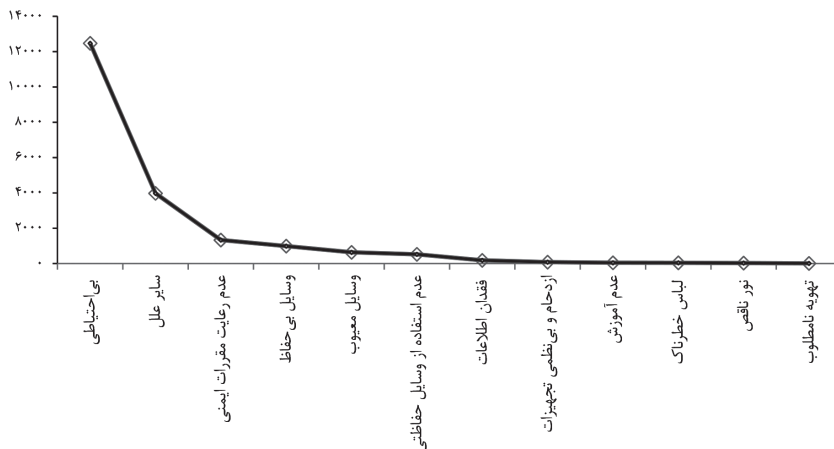
تبیین فردی خطرات و حوادث محیط کار، اگرچه تاریخی طولانی به قدمت سرمایه داری دارد؛ اما شکل نویینی از آن را می توان در آنچه که اولریش بک^۳ فرایند فردی شدن خطر^۴ می نامد، مشاهده نمود. فرایندی که نقش بسزایی در ساخت اجتماعی حوادث دارد. فرایند فردی شدن باعث گردیده تا بسیاری از مخاطرات اجتماعی به عنوان ریسک های فردی تعریف شوند و از این طریق

1. Mining Attribution
2. Social Construction of Accident
3. Ulrich Beck
4. Risk Individualization



بار مسئولیت از حوزه اختیارات و صلاحیت نهادها به قلمرو فردی و تصمیم‌گیری‌های شخصی انتقال یابند (پولانی، ۲۰۰۵: ۱۰۵-۱۱۰). در قلمرو ایمنی و بهداشت کار نیز فرایند فردی شدن خطر باعث گردیده تا زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که در بستر آن ادراک خطر ممکن می‌گردد، نادیده گرفته شود. این رویکردها با مقصد دانستن قربانیان بر تأثیر ویژگی‌های شخصی افراد نظیر سن، جنسیت، نژاد، هوش و شخصیت بر وقوع حوادث تأکید می‌نماید. در بحث از علل فردی حوادث نیز، تبیین‌های موجود به عوامل مختلفی، نظیر اختلال‌های شناختی - ادراکی، عدم تمرکز، بی‌احتیاطی و سهل‌انگاری‌های فردی کارگران، اشاره می‌کند. در مجموع، چنین تبیین‌هایی نقش بسزایی در تکوین ساخت اجتماعی حوادث دارند.

در ایران، بر طبق گزارش سازمان تأمین اجتماعی در سال ۱۳۹۲ بیشترین علل حوادث ناشی از کار مربوط به بی‌احتیاطی افراد (۱۲۴۷۴ نفر، ۶۱/۳ درصد) و پس از آن به ترتیب سایر علل (۳۹۷۹ نفر، ۱۹/۵ درصد) و عدم رعایت ایمنی (۱۳۳۶ نفر، ۶/۶ درصد) قرار دارند (گزیده آماری، ۱۳۹۳: ۹۱). بی‌احتیاطی، سازه‌ای است که در اغلب گزارش‌های فنی حادثه از سوی بازرسان و نهادهای ذیربط بر آن تأکید می‌شود. گفتمان مسلط ایمنی و بهداشت کار، به شیوه‌های متفاوتی از سازه بی‌احتیاطی جهت تبیین نرخ بالای مرگ و میر و جراحات‌های ناشی از کار در بین کارگران جوان و بزرگسال استفاده می‌کند. بنابراین، ساخت اجتماعی حوادث را می‌توان در تبیین‌های ارائه شده از سوی این گفتمان درباره نرخ‌های متفاوت مرگ و میر و جراحات‌های ناشی از کار بر حسب گروه‌های سنی، مشاهده نمود.



تصویر ۱. توزیع حوادث ناشی از کار به تفکیک علت وقوع حادثه پایان اسفند ماه سال ۱۳۹۲



در این رابطه، توزیع آماری حوادث برحسب گروه‌های سنی نشانگر آن است که جمعیت شاغل جوان نسبت به دیگر گروه‌های جمعیتی شاغل در بازار کار آسیب پذیرتراند و در نتیجه، به میزان بیشتری در معرض خطرات و حوادث محیط کار قرار دارند. برطبق آمارهای اداره کل بازرسی کار وزارت خانه تعاون، کار و رفاه اجتماعی، نرخ مرگ و میر یا حوادث منجر به فوت و نرخ جراحات‌های ناشی از کار اعم از نقص عضو و قطع عضو در بین کارگران جوان در گروه‌های سنی جوان (۱۵-۲۹) در مقایسه با سایر گروه‌های سنی بیشتر است. بسیاری از یافته‌های بدست آمده از مطالعات همه‌گیرشناسی نیز نشان می‌دهد که نرخ جراحات‌ها و آسیب‌های شغلی در بین کارگران جوان در مقایسه با بزرگسالان بیشتر است (سال‌مین، ۲۰۰۴: ۵۱۵-۵۲۱)، به نحوی که آنها را می‌توان به عنوان گروه‌های درخطر طبقه بندی نمود.

جدول ۱. توزیع فراوانی و درصد نرخ مرگ و میر، قطع عضو و نقص عضو کارگران برحسب گروه‌های سنی

گروه‌های سنی	نرخ مرگ و میر		نرخ قطع عضو		نرخ نقص عضو	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۱۰-۱۴	۱۳	٪۱	۱۳	٪۱	۷	٪۱
۱۵-۲۹	۵۸۱	٪۴۳	۶۴۷	٪۴۹	۴۳۴	٪۵۰
۳۰-۴۴	۴۷۹	٪۳۵	۴۹۱	٪۳۷	۳۱۰	٪۳۶
۴۵-۶۰	۲۷۹	٪۲۱	۱۷۰	٪۱۳	۱۱۵	٪۱۳
جمع کل	۱۳۵۲	٪۱۰۰	۱۳۲۱	٪۱۰۰	۸۶۶	٪۱۰۰

منبع: اداره کل بازرسی کار، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی

با این حال، تبیین‌های ارایه شده در این زمینه غالباً علت وقوع حادثه در بین جوانان را به عدم تجربه و ویژگی‌های شخصیتی مرتبط با دوره بلوغ و جوانی و در مقابل، علت وقوع حادثه در بین بزرگسالان را به نخوت و غرور کاذب ناشی از تجربه و مهارت آنان نسبت می‌دهد. در گزارش اداره ایمنی و بهداشت شغلی آمریکا^۱ نیز ویژگی‌های عاطفی، شناختی و جسمانی مرتبط با دوره رشد جوانی، در کنار بی‌تجربگی آنها علت اصلی نرخ بالای حوادث و جراحات‌های ناشی از کار عنوان گردیده است (اوشا، ۲۰۰۵).

به‌رغم اهمیت این موضوع و همچنین اثرات زیانبار حوادث و جراحات‌های ناشی از کار بر ظرفیت و توانایی آینده نیروی کار جوان، تنها در برخی از مواد قانون کار (مواد ۷۹ تا ۸۴) به شرایط

1. OSHA





کارنوجوانان در محیط کار اشاره نموده است. مطالعات انجام شده در زمینه حوادث ناشی از کار نیز تاکنون توجه اندکی به شرایط کار کارگران جوان و تجارب آنان از محیط کار داشته‌اند. در حالی که تجارب کسب شده کارگران جوان در محیط کار، تأثیر بسزایی بر نگرش و رفتار آنان دارد. زیرا، ورود کارگران جوان به بازار کار عموماً در خلال دوره‌ای از عمر آنان صورت می‌پذیرد که تأثیرپذیری آنها از تجارب محیطی بسیار زیاد است. شواهد موجود بیانگر آن است که تجربه جوانان از محیط‌های کار در دهه‌های اخیر بدلیل رواج قراردادهای موقت کار، سیال شدن مرز بین اشتغال و بیکاری و در نتیجه، عدم امنیت شغلی به طور قابل توجهی تغییر یافته است. سطره گفتمان نئولیبرالسم و رواج اشکال مختلف انعطاف‌پذیری در دوران کنونی، نظیر انعطاف‌پذیری در تولید (رواج فعالیت‌های پیمان‌کاری)، اشتغال (رشد قراردادهای موقت و مشاغل خانگی)، انعطاف‌پذیری در پرداخت مزد و مزایا، و انعطاف‌پذیری در قوانین و مقررات (مقررات زدایی)، تأثیر عمده‌ای در تحولات سازمان کار و تجربه کارگران در محیط کار داشته است (وود و جین، ۲۰۰۹). بنابراین، حوادث و جراحات‌های ناشی از کار، بیش از آنکه ناشی از بی‌احتیاطی و ویژگی‌های فردی و روان‌شناختی کارگران باشد، از سازمان کار و شرایط حاکم بر آن و تجارب کارگران در محیط کار ناشی می‌شود. این امر لزوم انجام تحقیقات میان‌رشته‌ای را در حوزه ایمنی و بهداشت کار ضروری می‌سازد. علوم میان‌رشته‌ای را می‌توان پاسخی به رشته‌گرایی و تخصص‌گرایی در علوم اثباتی و طبیعی و علم‌گرایی و عقلانیت ابزاری حاکم بر آن دانست.

آنچه که در مطالعات میان‌رشته‌ای تحت عنوان هم‌گرایی بین رشته‌های مختلف دنبال می‌شود تنها در صورتی تحقق می‌یابد که عوامل ایجاد حصاررشته‌ای از میان برداشته شود. در این خصوص، رویکرد انتقادی راهکار مناسبی جهت برداشتن موانع هم‌گرایی بین علوم مختلف است که به علت تفکیک روش‌شناسی کمی مورد توجه اثبات‌گرایی از روش‌شناسی کیفی و انتقادی در علوم انسانی، ایجاد شده است (حاتمی و روشن‌چشم، ۱۳۹۱: ۱۰۹) از این رو، پژوهش حاضر درصدد است تا با استفاده از ظرفیت دیگر رشته‌های علمی، نظیر جامعه‌شناسی انتقادی و اقتصاد سیاسی محدودیت‌های علوم ایمنی و رویکردهای متعارف فنی و تخصصی آن را در تبیین یک جانبه و تک بعدی حوادث ناشی از کار نشان دهد. رویکردهای انتقادی ابزار مناسبی جهت نقد علم‌گرایی، عقلانیت ابزاری و اثبات‌گرایی حاکم بر علوم ایمنی و فرایند تک‌گویانه این علوم در تبیین پدیده‌های اجتماعی است. لذا، در این پژوهش تلاش می‌گردد تا با نشان دادن نقش زیست‌جهان کارگران و روابط قدرت در فرایند ساخت اجتماعی حوادث، مفهوم بدیلی از حادثه و چرخه ساخت اجتماعی حوادث در محیط کار، نشان داده شود. برخی از مهم‌ترین سوالات این پژوهش عبارت‌اند از: ساخت اجتماعی حوادث از طریق چه فرایندهایی به وقوع می‌پیوندد؟ تجربه کارگران جوان از

محیط کار، ساختار اقتدارگرایانه حاکم بر آن و همچنین عدم کنترل کارگران بفرایند کار چگونه به فهم و ادراک آنان از خطرات و حوادث ناشی از کار شکل می دهد؟ ایدئولوژی سرزنش قربانی چگونه به ساختار اقتدارگرایانه محیط کار مشروعیت می بخشد؟ چه تفاوتی بین فرایند معنابخشی به حوادث از سوی کارگران و مسئولان ایمنی وجود دارد؟ چه تشابه و همگرایی بین فرایند معنابخشی به حوادث از سوی کارفرمایان و مسئولان ایمنی در محیط کار وجود دارد؟

رویکردهای نظری تحقیق

کارکرد نظریه، در پژوهش کیفی هدایت فرایند تولید دانش است. از این رو، انجام مطالعات کیفی مستلزم کاربرد نظریه در دو سطح است. نخست، سطح پارادایمیک^۱ که به ماهیت تولید دانش در پژوهش های انسانی اشاره دارد و دیگری، سطح ماهوی^۲ که با مفهوم سازی های محقق در مطالعه پدیده مورد نظر مرتبط است. در این پژوهش، از برساخت گرایی انتقادی در سطح پارادایمیک و در بیان مسئله پژوهش و از نظریه های انتقادی و اقتصاد سیاسی حادثه در سطح ماهوی و فرایند مفهوم سازی استفاده می شود (ساندلفسکی، ۱۹۹۳: ۲۱۸-۲۱۳).

از آغاز صنعتی شدن تا عصر حاضر نظریه ها و مدل های مختلفی جهت مطالعه علل وقوع حوادث و رفتارهای ناایمن و غیربهداشتی کارگران مطرح گردیده است. از اوایل قرن هجدهم، برناندو رامازینی پدر ایمنی و سلامت شغلی در کتاب «بیماری های کارگران» برای نخستین بار به بررسی تأثیر شرایط کار بر سلامت کارگران پرداخت. ریزن^۳ در بازخوانی تاریخ مطالعات ایمنی به سه دوره اشاره می کند:

عصر فنی^۴: دوره ای که در آن بر راهکارهای فنی و مهندسی جهت کاهش خطرات و حوادث تأکید می گردید؛

عصر خطای انسانی^۵: دوره ای که در آن بر سهم بالای عامل انسانی در وقوع حوادث تأکید می گردید. عصر فنی و اجتماعی^۶ یا دوره متأخر: که در آن حوادث به عنوان محصول تعاملات پیچیده ابعاد و جنبه های فنی و انسانی در نظام های اجتماعی - فنی تعریف می گردند. این دوره با رشد نظریه نظام ها در علم مدیریت در دهه ۱۹۹۰ و تأکید بر لزوم اتخاذ رویکرد سیستمی به حوادث آغاز گردید (دکر، ۲۰۱۵). رویکرد سیستمی ضمن نشان دادن تعامل سیستم با محیط پیرامون، تمام عواملی

1. Paradigmatic Level
2. Substantive Level
3. Reason
4. Technical Age
5. Human Error Age
6. Socio-Technical Age



را که به طور بالقوه بر وقوع حوادث مؤثراند، مورد مطالعه قرار می دهد. در تقسیم بندی دیگری، رویکردهای متعارف در زمینه علل وقوع حوادث را می توان به رویکردهای تک علیتی و چند علیتی تفکیک نمود (امیدواری و نوروزی، ۱۳۹۱: ۵۷-۵۹).

رویکردهای تک علیتی (فردی)

این نظریه ها با ارایه تبیین های خطی - علی، رفتارهای نایمن و خطای انسانی را علت اصلی وقوع حوادث می دانند. این نظریه ها علت وقوع حوادث را به ویژگی های شخصیتی و رفتاری کارگران نسبت می دهند و با مقصدانستن قربانیان بر تأثیر ویژگی های شخصی افراد نظیر سن، جنسیت، نژاد، هوش و شخصیت و غیره در وقوع حوادث تأکید می نمایند. حادثه پذیری و آمادگی نسبت به سانحه^۱ دو مفهوم محوری در این نظریه ها می باشد. طبق این نظریه ها افراد حادثه پذیر کسانی هستند که به کرات دچار حادثه می شوند و احتمال بروز حادثه در میان آنان بیش از دیگر کارگران است. در این رویکرد بر مسئولیت پذیری و پاسخ گویی فرد مقصد در قبال حادثه تأکید می شود. در نظریه دومینو هایریش نیز ۸۸ درصد حوادث به علت اعمال نایمن، ۱۰ درصد از آنها بدلیل شرایط نایمن و تنها ۲ درصد از حوادث فاقد هرگونه تبیین علمی می باشند که می توان آنها را به تقدیر یا خواست خداوند نسبت داد. (امیدواری و نوروزی، ۱۳۹۱: ۶۸-۷۰). از منظر حقوقی و اقتصادی این رویکرد مزیت های مختلفی را برای سازمان ها دارد. زیرا، به آنها اجازه می دهد تا ساختار و قواعد سازمانی موجود را بدون تغییر، حفظ نمایند (کاتینو، ۲۰۰۸: ۵۳-۶۱).

مقصردانستن کارگران در وقوع حوادث تاریخ طولانی، به قدمت نظام سرمایه داری دارد. مارکس، در جلد نخست سرمایه به جریان محاکمه سه کارگر راه آهن انگلستان اشاره می کند که به عنوان مقصد در حادثه قطار از سوی هیئت منصفه لندن به قتل غیر عمد محکوم می شوند و دادگاه بدون توجه به مدت زمان طولانی کار آنان (روزانه ۱۴ تا ۲۰ ساعت)، بی مبالاتی کارگران راه آهن را علت بروز حادثه اعلام نمود (مارکس، ۱۳۷۹: ۳۱۵). رویکرد ایمنی مبتنی بر رفتار^۲ نیز از دیگر دیدگاه هایی است که بر لزوم و اهمیت اصلاح و تغییر رفتار انسانی به عنوان مهم ترین عامل در وقوع حوادث ناشی از کار تأکید می کند. این رویکرد، متأثر از نظریه های رفتارگرایی واتسون و اسکینر تلاش می نماید تا با شناسایی خطرات شغلی، رفتارهای پرخطر را به رفتارهای ایمن تبدیل نماید (دیجوی، ۲۰۰۵). در مجموع، تأکید یک جانبه این رویکردها بر فرد و رفتارهای قابل مشاهده موجب نادیده گرفتن دیگر عوامل سازمانی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر وقوع حادثه می گردد. در نهایت، عدم توجه به فرهنگ



1. Accident-Proneness
2. Behavior-Based-Safety Program

وزیست جهان کارگران و روابط نابرابر قدرت در محیط کار و تأکید صرف بر خطای انسانی و رفتار نایمن کارگران، منجر به تقویت ایدئولوژی سرزنش قربانی^۱ می شوند (ترالدسن، ۲۰۰۷: ۳۸۰).

رویکردهای چند علیتی (سازمانی)

برطبق این نظریه‌ها، عوامل مختلفی در وقوع حوادث مؤثراند. نظریه‌ها و مدل‌های مختلفی در این زمینه مطرح گردیده که در اکثر آنها ضعف مدیریت به عنوان ریشه اصلی حوادث عنوان شده است. در بین مدل‌های چند علیتی، مدل پنیر سوئیسی^۲ جیمز ریزن به خوبی تأثیر سازمان، بر بروز خطای انسانی را نشان می‌دهد. در این مدل، خطای انسانی اگرچه یک علت بی‌واسطه در وقوع حادثه است. اما همین علت، خود معلول علل دیگری است. رویکرد سازمانی ریزن بر شناسایی عوامل پنهان و سازمانی مؤثر در وقوع حوادث با هدف پیشگیری از حوادث احتمالی تأکید دارد. او بین دو نوع خطا تمایز قائل می‌شود. خطای آشکار^۳ که توسط اپراتور انجام می‌شود و خطای پنهان^۴ که ممکن است سال‌ها به صورت نهفته در یک سازمان وجود داشته و تنها پس از ترکیب شدن با یکی از خطاهای آشکار منجر به وقوع حادثه گردد. ریزن، این نوع از خطاها را که در رأس همه آنها خطای سازمانی قرار گرفته است، خطای پنهان می‌نامد (امیدواری و نوروزی، ۱۳۹۱: ۱۰۷). در مجموع، هدف رویکردهای سازمانی شناسایی عوامل و زمینه‌های درون سازمانی مؤثر در وقوع حادثه است. بنابراین، برخلاف مدل‌های فردی و تک علیتی حادثه که در آن سازمان‌ها بدلیل تأکید بر شناسایی و پاسخ‌گویی فرد مقصر، قادر به شناسایی و فهم خطاهای خود و در نتیجه تغییرات و اصلاحات سازمانی نمی‌باشد. در رویکردهای سازمانی امکان یادگیری از حوادث و اصلاحات سازمانی وجود دارد. با این حال، یادگیری از حوادث، مستلزم انسان‌شناسی متفاوتی درباره خطای انسانی است که در قالب آن یادگیری از خطاها تنها شیوه پیشگیری از حوادث است. امری که تحقق آن منوط به پیدایش نوع خاصی از فرهنگ سازمانی است که دکر^۵ آن را فرهنگ انصاف^۶ می‌نامد. فرهنگ انصاف مستلزم برقراری تعادل بین یادگیری از رویدادها همراه با مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی نسبت به نتایج و پیامدهای احتمالی این رویدادها می‌باشد (دکر، ۲۰۰۷). وجود فرهنگ مقصریابی در یک سازمان، مانع عمده‌ای در گزارش‌دهی خطاها، بیان شبه‌حادثه‌ها و یادگیری از حوادث است. در چنین جوّی فرایندها و هنجارهای ارتباطی به مسیری منتهی می‌شود که نتیجه

1. Blaming the Victim
2. Swiss Cheese Model
3. Active Errors
4. Latent Factor
5. Dekker
6. Just Culture



آن محدود شدن جریان آزاد ارتباطات و در نتیجه شکل‌گیری ارتباطات تدافعی^۱ است. تحت چنین شرایطی کارگران بدلیل ترس از تنبیه‌های احتمالی، صرفاً به دنبال رفع تقصیراند و در توضیح علل حوادث با توسل به بینش‌های تقدیرگرایانه بر عوامل بیرونی غیرقابل کنترل تأکید می‌کنند. تقدیرگرایی سازوکار مؤثری در پذیرش و ساخت‌مند شدن خطرات محیط کار است. بنابراین، درک و فهم افراد از خطرات محیط کار و تفسیر آنان از حوادث به وساطت جو و فرهنگ ایمنی حاکم بر سازمان‌ها صورت می‌گیرد (برناردی، ۲۰۱۲).

نظریه‌های جامعه‌شناسی

یکی از نظریه‌های جامعه‌شناسی در تبیین حوادث ناشی کار، نظریه کنترل فرایند کار^۲ می‌باشد. بر طبق این نظریه، حوادث و آسیب‌های شغلی از روابط اجتماعی درون سازمان ناشی می‌شود. ساختار اقتدارگرایانه سازمان کار از طریق تضعیف قدرت و توانایی جمعی کارگران، در عمل مانع از مشارکت آنان در طراحی فرایند کار می‌شود. عدم مشارکت کارگران در طراحی فرایند کار و تعیین یک جانبه آن از سوی مدیریت منجر به شکل‌گیری خرده فرهنگ مقاومت در بین کارگران می‌شود. بنابراین، سازمان کار نقش بسزایی در کاهش حوادث و آسیب‌های شغلی دارد. در ساختارهای غیرمشارکتی و اقتدارگرایانه، طراحی فرایند کار توسط مدیریت حق مطلق مدیریت سازمان تلقی می‌گردد. حقی که در عمل به بهای نادیده گرفتن نیازهای کارگران اعمال می‌شود. بسیاری از حوادث ناشی از کار، نتیجه تصمیمات مدیران درباره سازمان کار است و به این دلیل روی می‌دهند که کارفرمایان کار را به شیوه‌ای ناایمن سازمان می‌دهند. تحت چنین شرایطی، کار به نیروی بیگانه‌کننده تبدیل می‌شود. در نتیجه، بخش عمده‌ای از آسیب‌ها و حوادث شغلی پیامد کنترل فرایند کار است که به طوریکه جنبه از سوی مدیریت طراحی می‌گردد. در مقابل، مشارکت کارگران در طراحی فرایند کار ضمن ایجاد محیطی ایمن تر به مسئولیت‌پذیری بیشتر کارگران و توانمند نمودن آنان در برابر شرایط و محیط آسیب‌زای شغلی کمک می‌کند (کلی، ۱۹۹۶ و تریبر، ۲۰۰۵).

رویکرد اقتصاد سیاسی

در این رویکرد، وضعیت ایمنی و بهداشت نیروی کار بازتاب موقعیت و جایگاه کارگران در اقتصاد سیاسی کلان‌تر جامعه و سطح تعادل بین کار و سرمایه است. بنابراین، وضعیت ایمنی در هر جامعه‌ای متأثر از تحولات سیاسی اقتصادی است. از آنجا که مشخصه اصلی اقتصاد سرمایه‌داری،



1. Defensive Communication
2. Labor Process Control Theory

مالکیت خصوصی بر سرمایه است. در نتیجه، ریسک سرمایه‌گذاری در این نظام نیز با کارفرمایان و صاحبان سرمایه است. از این رو، در اکثر نظام‌های حقوقی، به منظور حفظ و بازتولید سرمایه، حق سازماندهی، کنترل و هدایت کار به صاحبان سرمایه واگذار شده است. با این حال، ناتوانی صاحبان سرمایه در کسب سود و بازتولید سرمایه و نگرانی آنان بدلیل خروج از چرخه کسب و کار و ارزش‌افزایی و جذب سرمایه باعث می‌گردد تا افزایش سود به محور اصلی تصمیم‌گیری‌ها در چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری تبدیل شود. بر این اساس، صاحبان سرمایه تحت الزام اقتصاد سرمایه‌داری و با هدف افزایش سودآوری مجبور به کاهش هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم کار می‌باشند. این فرایند از طریق مکانیزم‌هایی نظیر ارزان‌سازی کار و انتقال^۱ هزینه‌ها از تولید به بیرون ممکن می‌گردد (بارنتسون، ۲۰۱۰).

شواهد و یافته‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد، شرکت‌ها در فرایند تولید یا در محصولات تولید شده، بدنبال کاهش مسئولیت و هزینه‌های ایمنی می‌باشند. بر طبق این رویکرد حفظ و تداوم انباشت سرمایه و تناقضات ناشی از آن در چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری تأثیر بسزایی بر وضعیت ایمنی و بهداشت دارد. ایمنی و بهداشت کار در شیوه تولید سرمایه‌داری نتیجه وجود این‌گونه از تناقضات در فرایند کار است. بنابراین، تناقض آشکاری بین انباشت سرمایه، کسب سود و سرمایه‌گذاری در زمینه رفاه و ایمنی و بهداشت کارگران وجود دارد. زیرا، صاحبان سرمایه پیوسته به بدنبال انباشت سرمایه و حفظ توان رقابت خود در بازار می‌باشند، هدفی که فی‌نفسه با صرف هزینه در جهت ارتقاء بهداشت و ایمنی کارگران در تضاد است. در مقابل، هزینه‌های مرتبط با حوادث و بیماری‌های ناشی از کار نیز با فرایند انباشت سرمایه در تعارض می‌باشند. زیرا، بی‌توجهی به ایمنی و بهداشت کار نیز در عمل بازتولید نیروی کار را با مشکل مواجه سازد. از این رو، کارفرمایان باید به منظور بازتولید توان نیروی کار و تضمین انباشت سرمایه هزینه‌هایی را صرف پیشگیری از آسیب‌ها و بیماری‌های ناشی از کار نمایند. در نتیجه، همواره تناقضی اساسی بین انباشت سرمایه و سود و متقابلاً بازتولید نیروی کار یا حفظ توان کارگران جهت تولید ارزش اضافه وجود دارد. از این منظر، حوادث ناشی از کار، هزینه تصمیمات صاحبان سرمایه است که در عمل به کارگران انتقال می‌یابد. مقاومت کارفرمایان در مقابل قوانین و مقررات ایمنی، پنهان نمودن نتایج مخاطرات یا عوامل بیماری‌زا، استفاده از مواد و تجهیزات فاقد کیفیت و غیراستاندارد، تنها برخی از اقدامات و تصمیماتی است که باعث انتقال هزینه به کارگران می‌شود (بارنتسون، ۲۰۱۰). در این پژوهش، از رویکرد اقتصاد سیاسی، نظریه کنترل فرایند کار و نظریه‌های سازمانی جهت تحلیل داده‌ها استفاده می‌شود.

1. Externalize



پیشینه مطالعاتی

در این بخش، برخی از پژوهش‌های مرتبط با موضوع به اختصار معرفی می‌گردد. پورسامانی (۱۳۸۳) در مطالعه‌ای با عنوان «بررسی هزینه‌های ناشی از حوادث کار در صنایع تولیدی» با تفکیک علل مؤثر در وقوع حادثه در قالب اعمال نایمن و شرایط نایمن به بررسی حوادث در صنایع تولیدی می‌پردازد. در این مطالعه اعمال نایمن که به طور آگاهانه یا ناآگاهانه از غرور، ناآگاهی، غفلت و سهل‌انگاری ناشی می‌شود، به عنوان یکی از علل مؤثر در وقوع حوادث معرفی می‌گردد (پورسامانی: ۶۰-۵۶). در همین رابطه، محمد فام و همکاران (۱۳۸۷) نیز در مطالعه‌ای در صنعت خودروسازی به ارزیابی رابطه رفتارهای نایمن با حوادث شغلی می‌پردازند. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که افزایش یک درصدی اعمال نایمن باعث سه برابر شدن میزان حوادث ناشی از کار می‌شود. در رابطه با توزیع فراوانی حوادث بر حسب گروه‌های سنی، مقدس و همکاران (۱۳۸۷) با بررسی همه‌گیرشناسی حوادث ناشی از کار در شهر سمنان، نشان دادند که حوادث ناشی از کار عمدتاً در بین کارگران جوان و بیشترین عامل مؤثر در بروز حادثه نیز عوامل فردی می‌باشد (۱۳۸۷: ۹۵-۱۰۰). یافته‌های بدست آمده از پژوهش حلوانی و همکاران (۱۳۸۹) نیز نشانگر بالا بودن میزان حوادث ناشی از کار در بین جوانان می‌باشد. در این پژوهش، علت بالا بودن نرخ حوادث کار در میان کارگران جوان، به سابقه کار پایین و برخی از ویژگی‌های روان‌شناختی دوره جوانی، نظیر کنجکاوی و ریسک‌پذیری بالا، نسبت داده شده است (۱۳۸۹: ۱۹-۲۴). در مجموع، اکثر مطالعات داخلی درباره حوادث ناشی از کار با روش کمی انجام گرفته است. اغلب این مطالعات ضمن ارایه فهرستی از عوامل خطر، رابطه حوادث را با متغیرهایی نظیر سن، جنس، وضعیت تأهل، سابقه کار، نوع شغل، زمان و علل وقوع مورد سنجش قرار داده‌اند. در این گروه از تحقیقات، عموماً عواملی نظیر بی‌احتیاطی، ناآگاهی، عدم رعایت اصول ایمنی و در برخی از موارد شرایط محیطی و فیزیکی محیط کار، به عنوان علل وقوع حادثه معرفی گردیده‌اند. در بین مطالعات خارجی سالمینن^۱ (۲۰۰۴) با مرور مطالعات بین‌المللی انجام شده درباره حوادث و جراحات‌های ناشی از کار، به بررسی یافته‌های بدست آمده در این زمینه می‌پردازد. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که در اکثر مطالعات بین‌المللی نرخ حوادث و جراحات‌های شغلی در بین جوانان بیشتر از دیگر گروه‌های سنی است. برخی از پژوهش‌ها نیز بر وجود نوعی نابرابری در بین کارگران در گروه‌های سنی مختلف از نظر تماس با مخاطرات محیط کار تأکید می‌کنند. این مطالعات، علت نرخ‌های متفاوت حوادث در بین گروه‌های سنی را وجود نابرابری در بین گروه‌های سنی مختلف از نظر مواجهه و تماس با منابع خطر و آسیب‌های شغلی می‌دانند



1. Salminen

(لافلام، ۱۹۹۶: ۳۴۹-۳۵۷). در بین پژوهش‌های انجام شده به روش کیفی، آبراهامسون^۱ (۲۰۰۵) در پژوهشی با عنوان «ایمنی، یادگیری و مردانگی در معادن زغال سنگ استرالیا» با استفاده از روش کیفی به مطالعه فرهنگ مردانه حاکم بر معادن زغال سنگ و تأثیر آن بر برنامه‌های آموزشی ایمنی و بهداشت شغلی و یادگیری کارگران می‌پردازد. بر طبق یافته‌های این پژوهش، وجود فرهنگ رقابت و خطرپذیری در معادن و بی‌توجهی کارگران جوان به بدن خود در کنار فرهنگ مردانه حاکم، از جمله دلایل اصلی در اثربخشی اندک آموزش‌های ایمنی و همچنین انجام رفتارهای نایمن در محیط کار است. علاوه بر این، فشار همسالان، وجود ارزش‌هایی نظیر تهور و جسارت داشتن در فرهنگ مردانه معادن و نگرانی کارگران جوان از اطلاق صفاتی نظیر ترسو. از سوی همکاران، مانع عمده‌ای در بیان نیازها و دغدغه‌های آنان در محیط کار بود. چاین^۲ و همکاران نیز در پژوهشی به مطالعه اثربخشی برنامه‌های آموزشی ایمنی و بهداشت کار در بین کارگران جوان می‌پردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که آن دسته از برنامه‌های آموزشی که صرفاً به انتقال اطلاعات فنی ایمنی و بهداشت کار پرداخته‌اند، فاقد اثربخشی لازم در تغییر رفتارهای پرخطر کارگران جوان می‌باشند. زیرا، این برنامه‌ها در عمل نتوانسته‌اند نگرش جوانان را نسبت به حوادث و آسیب‌های شغلی تغییر و باعث ترغیب آنها به مشارکت در فرایند یادگیری شوند. این پژوهش بر لزوم توجه به اصول خود حمایتی^۳ و قراردادادن این اصول در برنامه‌های آموزشی ایمنی و بهداشت کار جوانان تأکید می‌نماید (چاین و همکاران، ۲۰۱۰: ۵۷۶).

برس‌لین^۴ در پژوهشی با عنوان «جراحت محیط کار به عنوان بخشی از کار، به سوی فهم جنسیتی شده از جراحت‌های کارگران جوان» در نواحی شهری کانادا به مطالعه فهم و تجربه جنسیتی شده کارگران جوان نسبت به ریسک‌ها و خطرات مرتبط به ایمنی و بهداشت محیط کار می‌پردازد. در این پژوهش، روابط نامتقارن قدرت در محیط کار و نیروهای اجتماعی کلان‌تری که به تجربه کارگران از خطرات ایمنی و بهداشت محیط کار شکل می‌دهد. مورد مطالعه قرار می‌گیرد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که قراردادهای موقت کار و تغییرات گسترده در الگوهای اشتغال و روابط نابرابر قدرت بین کارگران و مدیران شرکت از جمله شرایطی است که باعث می‌شود تا کارگران جوان شرایط کار نایمن را به عنوان امری محتوم و اجتناب‌ناپذیر بپذیرند. مشارکت‌کنندگان در این پژوهش غالباً تجارب و روایت‌های مشابهی از خطرات و آسیب و حوادث شغلی و شبه حادثه‌ها داشتند. تلقی حوادث و جراحت‌ها به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر و بخشی از ماهیت کار، احساس عدم

1. Abrahamsson
2. Chin
3. Self Advocacy
4. Breslin



کنترل بر شرایط کار، پذیرش خطرات موجود در محیط کار و ناتوانی در بیان نیازها و مطالبات خود بخش‌هایی از تجارب مشترک مشارکت‌کنندگان در این پژوهش بود (برس لین، ۲۰۰۷: ۷۸۲-۷۹۳).

روش‌شناسی تحقیق

در این پژوهش از روش‌شناسی کیفی، به‌عنوان روش‌شناسی غالب و از روش تحقیق مردم‌نگاری انتقادی برای انجام عملیات تحقیق استفاده شده است. مردم‌نگاری انتقادی، از جمله روش‌های تحقیق کیفی است که ریشه در پارادایم انتقادی دارد. این روش علاوه بر دنبال نمودن اهداف مردم‌نگاری متعارف یعنی توصیف فرهنگ یا گروه‌های خاص، پویایی‌های قدرت، عوامل اجتماعی و دستورات عمل‌های پنهان مؤثر بر تجربه فرهنگی افراد را مورد مطالعه قرار می‌دهد. مردم‌نگاران انتقادی بر کلیت تجربه انسانی و رابطه آن با قدرت و حقیقت تأکید دارند. به‌زعم آنان حیات اجتماعی انسان‌ها در متن قدرت ساخت می‌یابد و قدرت به تجربیات و روابط روزمره آنان شکل می‌دهد؛ برخلاف مردم‌نگاری متعارف که بر نظام معنایی مشترک تأکید دارد و تولید و بازتولید معنا را فعالیت جمعی و ناشی از مشارکت همه اعضای فرهنگ می‌داند. مردم‌نگاری انتقادی شیوه‌ای است که در آن مردم‌نگار ضمن نشان دادن روابط قدرت، سلطه و نابرابری در فرایند تولید معنا و ساخت و ساز زندگی اجتماعی، بر افشای واقعیت‌های سطحی تأکید می‌نماید (کارسپیکن، ۱۹۹۶).

در این پژوهش، به منظور جمع‌آوری اطلاعات از مصاحبه عمیق، مصاحبه با مطلعین، مشاهده مستقیم و مشارکتی و روش‌های غیرواکنشی نظیر مطالعه اسناد و مدارک استفاده می‌گردد. جامعه آماری پژوهش در این تحقیق، جمعیت جوان شاغل می‌باشند. نمونه مورد مطالعه در این پژوهش کارگران جوان شاغل در بخش استخراج معادن زغال سنگ منطقه کوهبنان کرمان و شهرستان طبس می‌باشد. در این مطالعه از راهبرد نمونه‌گیری هدفمند استفاده شده است. تعداد نمونه‌های انتخاب شده ۳۵ نفر بودند که ۲۵ نفر از آنها را کارگران معدن و ۱۰ نفر از آنان را مسئولان ایمنی معادن تشکیل می‌دادند. در این پژوهش از معیار اشباع نظری جهت تعیین تعداد نمونه‌ها استفاده گردید. در پژوهش‌های کیفی تعداد افراد مورد مصاحبه یا حجم نمونه به اشباع نظری سوال‌های تحقیق بستگی دارد. بنابراین، اشباع نظری به مرحله‌ای از گردآوری داده‌های کیفی اطلاق می‌شود که بر اساس آن، پاسخ‌های داده شده به سوال‌های پژوهش کافی به نظر می‌رسند، زیرا داده‌های گردآوری شده مشابه و تکراری می‌شوند. روش تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده در این پژوهش، روش تحلیل موضوعی یا تماتیک می‌باشد. این نوع تحلیل از متعارف‌ترین و پرکاربردترین روش‌های تحلیل داده‌های کیفی است. داده‌های مورد تحلیل در روش تماتیک یا موضوعی شامل داده‌های متنی،



مصاحبه‌ها، و داده‌های مشاهده‌ای متنی شده هستند. تحلیل تماتیک عبارت است از تحلیل مبتنی بر استقرای تحلیلی که در آن محقق از طریق طبقه‌بندی داده‌ها و الگویابی درون داده‌ای و برون داده‌ای به یک سنخ‌شناسی تحلیلی دست می‌یابد. در تعریفی دیگر، تحلیل تماتیک عبارت است از عمل کدگذاری و تحلیل داده‌ها با این هدف که داده‌ها چه می‌گویند. این نوع تحلیل در وهله اول به دنبال الگویابی در داده‌ها است. زمانی که الگویی از داده‌ها به دست آمد، باید حمایت تمی یا موضوعی از آن صورت گیرد. در نهایت، یافته‌ها و تحلیل‌های به دست آمده در این پژوهش با استفاده از روش اعتبار پاسخ‌گو و روش کنترل توسط اعضاء ارزیابی و مورد تأیید قرار گرفتند (محمدپور، ۱۳۸۹: ۶۶-۶۷).

یافته‌ها

پس از انجام مصاحبه عمیق و نیمه ساخت یافته با مطلعین و تحلیل داده‌های پژوهش هفت مقوله عمده استخراج شدند که عبارتند از: ایدئولوژی سرزنش قربانی، ساختار اقتدارگرایانه روابط در محیط کار، عدم کنترل بر فرایند کار، فقدان صدا و قدرت جمعی، تجربه کار به مثابه استراتژی بقا، ساخت مند شدن ریسک تضاد در فرایند معنابخشی به حوادث. پس از توصیف و تحلیل مقولات هفت‌گانه با استناد به مصاحبه‌های صورت گرفته با مطلعین (کارگران و مسئولان ایمنی) مقوله‌های استخراج شده در بخش نتیجه‌گیری، در قالب یک الگوی موضوعی ارایه می‌گردد.

ایدئولوژی سرزنش قربانی

ایدئولوژی سرزنش قربانی، ریشه در تبیین‌های فردگرایانه حوادث دارد و چارچوب فکری رایج در تبیین حوادث در بین مسئولان ایمنی و مدیران معدن است. در مصاحبه با مسئولان ایمنی درباره علل حوادث، اکثر آنان بر بی احتیاطی کارگران و عوامل فردی در تبیین حوادث تأکید داشتند. در همین رابطه یکی از مسئولان ایمنی معدن می‌گوید: «اکثر حوادث بدلیل بی احتیاطی خود کارگران است. معمولاً حوادث یا در بین کارگران کم تجربه و جوان اتفاق می‌افتد یا در بین استادکاران با سابقه، که به دلیل شجاعت، اعتماد به نفس کاذب و غرور بیجا، نکات ایمنی را رعایت نمی‌کنند». حادثه‌پذیری و فرهنگ مقصریابی و اتخاذ رویه‌های انضباطی، دو ویژگی بارز ایدئولوژی سرزنش قربانی است. در این رابطه یکی از مسئولان ایمنی خاطر نشان می‌سازد: «همیشه در همه صنایع کسانی هستند که مقررات ایمنی را رعایت نمی‌کنند و حادثه خیز هستند. آنها افراد بی فکری هستند. اینجا اگر کسی ایمنی را رعایت نکند، بعد از چند بار اخطار و تذکر کتبی اخراج می‌شود. برخی از اینها آموزش‌های ایمنی را هم دیده و استاد کارند. اما، باز رعایت نمی‌کنند.»





تصویر ۲. دفتر معدن پابدانا (واقع در منطقه کوهبنان کرمان)

ایدئولوژی سرزنش قربانی به مدیریت اقتدارگرایانه محیط کار مشروعیت می بخشد و تناقص بین خواست مدیران در جهت انباشت سرمایه از طریق تولید بیشتر و رابطه آن با وضعیت نامناسب ایمنی در محیط کار را پنهان می سازد. این امر از طریق تأکید بر تبیین های فردی حادثه به جای توجه به فشار حاصل از افزایش تولید و طراحی یک جانبه فرایند کار از سوی مدیران صورت می پذیرد.

عدم کنترل بر فرایند کار

تعیین میزان تولید (نرم زغال)، یکی از وظایف عمده مدیران معادن زغال سنگ است. میزان تعیین شده تأثیر بسزایی بر فعالیت کارگران و وضعیت ایمنی و بهداشت آنان و همچنین طراحی فرایند کار دارد. با این حال، تعیین یک جانبه میزان تولید از سوی مدیران معدن، بدلیل ساختار اقتدارگرایانه روابط در محیط کار باعث می گردد تا کارگران و نمایندگان آنها، هیچ گونه نقش و مشارکتی در تعیین میزان تولید نداشته باشند. از این رو، نیازها و مشکلات آنان نیز در محاسبه و تعیین میزان تولید، انعکاس نمی یابد. در بسیاری از موارد، میزان تولید تعیین شده تناسبی با مشکلات مرتبط با کارگاه استخراج و دستمزد کارگران ندارد. نظام پرداخت کارمزدی در معادن نیز عامل مهم دیگری است که علاوه بر شکل متعارف استثمار در نظام های دستمزدی یعنی بهره کشی مدیران از کارگران، نوع جدیدی از استثمار، یعنی بهره کشی کارگران از خود را نیز ایجاد می کند. در نظام کارمزدی مبنای اندازه گیری ارزش کار، میزان زغال تولید شده است نه مدت زمان کاری که در محصول تولیدی تجسم یافته است. بنابراین، ارزش کار کارگران بر حسب میزان زغال تولید شده توسط آنان تعیین می گردد. براین اساس، چنانچه کارگری نتواند روزانه یا ماهیانه حداقل مشخصی از محصول را تولید



نماید، با کسراز حقوق یا نهایتاً لغو قرارداد مواجه می‌شود. در این زمینه یکی از کارگران می‌گوید: «اینجا فقط از ما زغال می‌خواهند. هرچقدر زغال بدهی باز هم کم است. این ضرب‌المثل را شنیدی که می‌گویند بمیر و بدم. اینجا باید بمیری و زغال بدی. اما خیلی وقت‌ها، به دلیل خرابی کارگاه استخراج، جنس و ارتفاع زغال نمی‌توان، میزان زغال تعیین شده را استخراج کرد».

این امر منجر به عدم کنترل کارگران بر فرایند کار و در نتیجه عدم رعایت مقررات ایمنی از سوی آنان می‌شود. در این رابطه، یکی از کارگران بخش استخراج عنوان می‌دارد: «اینجا براساس میزان زغالی که تولید می‌کنی حقوق می‌گیری، کسی به خاطر پایداری کارگاه و ایمن سازی حقوق نمی‌گیرد. اگر بخواهی کارگاه را درست جرز بندی و چوب‌گذاری کنی دیگر وقتی برای تولید زغال باقی نمی‌ماند. ایمنی برای کارگر هدر دادن وقت است.»

ساختار اقتدارگرایانه محیط کار

روابط اقتدارگرایانه محیط کار در بین مدیران و کارگران، مانع از مشارکت کارگران در طراحی فرایند کار و بیان نیازها و مشکلات آنان می‌شود. این امر منجر به عدم هم‌سویی بین منافع مدیران و کارگران می‌گردد. برخلاف مدیران که مشکلات اقتصادی معادن را به عوامل بیرونی، نظیر تعیین انحصاری قیمت زغال از سوی شرکت ذوب آهن، و رکود اقتصادی نسبت می‌دادند. کارگران در توضیح مشکلات معدن به تأثیر عوامل درون سازمانی و نقش مدیران در نحوه مدیریت نمودن معدن تأکید می‌کردند. در این رابطه یکی از کارگران می‌گوید: «وضع اقتصادی بد کارگران و مشکلات معدن، بخاطر سوء مدیریت مدیران معدن است. تاوان عدم پیشروی و آماده‌سازی معدن را که از وظایف مدیران است و باعث کاهش تولید شده را ما باید بدهیم.»

فقدان صدا و قدرت جمعی

بی‌توجهی به حقوق بنیادین کار و عدم الحاق به برخی از مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی، نظیر مقاوله‌نامه شماره ۸۷ (آزادی انجمن‌ها و حمایت از حق تشکل) و مقاوله‌نامه شماره ۹۸ (حق سازماندهی و مذاکره دسته جمعی) مانع عمده‌ای در تشکل‌یابی کارگران و شکل‌گیری کار سازمان یافته در بازار کار ایران بوده است. این امر در عمل منجر به تضعیف گفت‌وگوهای اجتماعی و فرایند مذاکرات جمعی در محیط کار و نظام روابط کار صنعتی گردیده است. این در حالی است که تأثیرات اتحادیه‌های کارگری و نمایندگان کارگر بر ارتقاء سطح ایمنی و بهداشت محیط کار در بسیاری از مطالعات مورد تأیید قرار گرفته است (والترز و نیکولاس، ۲۰۰۷). در چنین شرایطی، ساخت اقتدارگرایانه محیط کار



و طراحی يك جنبه فرایند کار از سوی مدیریت در کنار رواج قراردادهای موقت و پیمانکاری، در عمل منجر به تضعیف کارگران و قدرت جمعی آنان می‌گردد.

در این رابطه یکی از کارگران معدن می‌گوید: «حرف ما را کسی نمی‌شود تا حالا نتوانستیم يك نوبت وقت از مقامات دولتی بگیریم. ما اتحادیه‌های کارگری معدن کاری نداریم. برخی از معادن حتی نماینده کارگر هم ندارند. ما، نیاز به يك پشتوانه قوی داریم که از ما حمایت کند. چطور يك روستای ۵۰ خانواری دهیار و شورا دارد. اما، معدن ما با ۱۱۰۰ نفر کارگریك نماینده کارگر هم ندارد». در معادن خصوصی قدرت نمایندگان کارگر برای پیگیری مطالبات به مراتب نسبت به معادن دولتی ضعیف‌تر است. ترس و نگرانی از لغو قرارداد کاری عدم تمديد آن، مانع از پیگیری جدی مطالبات کارگران از سوی نمایندگان کارگر می‌شود. در این زمینه، یکی از کارگران خاطر نشان می‌سازد: «نماینده کارگر نمی‌تواند حرف و خواسته‌های ما را پیگیری کند. نماینده کارگر هم بدنبال منافع خودش است. کارفرما آنها را هم می‌خرد. تازه اگر هم بخواهد حرفی بزنند یا اعتراضی بکنند، به راحتی اخراج و انگ اخلاص گرمی خورد».



تجربه کار به مثابه استراتژی بقا

شرایط حاکم بر سازمان کار، در کنار قراردادهای شغلی شکننده و همچنین ضعف و استیصال کارگران در پیگیری مطالبات و بیان نیازهای خود، تأثیر بسزایی بر تجربه کارگران به ویژه کارگران جوان از محیط کار دارد. این امر باعث گردیده تا آنان کار در معدن را به مثابه نوعی استراتژی بقا تجربه نمایند. در چنین شرایطی کار به شری ضروری و امری بیگانه‌کننده تبدیل می‌شود. یکی از کارگران در توضیح دلایل خود درباره معدن چی شدن و انتخاب کار در معدن می‌گوید: «ما از سر اجبار در اینجا کار می‌کنیم، هیچ کس از دل خوشی اینجا کار نمی‌کند. همه از سرناچاری به اینجا آمده‌ایم. اگر هم بخواهیم حرفی بزنیم یا اخراج می‌شویم، یا ما را به جای بدتری می‌اندازند».

ساخت‌مند شدن ریسک

تجربه بیگانه‌کننده کار در معادن، تأثیر عمده‌ای بر ادراک کارگران از خطرات احتمالی محیط کار و نحوه مواجهه با آن دارد. بنابراین، علت اصلی رفتار نایمن کارگران معدن در محیط کار بیش از آنکه ناشی از ناهماهنگی شناختی، نقص در توجه و ادراک، بی‌احتیاطی و سهل‌انگاری باشد، ناشی از تجربه آنان از خطر، عادی شدن خطرات محیط کار و پذیرش آن به عنوان بخشی اجتناب ناپذیر کار در معادن است. توسل به باورهای تقدیرگرایانه و مذهبی از جمله تمهیدات کارگران در مواجهه با خطرات محیط کار و تحمل پذیر ساختن آن است. «ما با دعا و صدقه خانواده‌هایمان زنده‌ایم».

خیلی وقت‌ها بوده که در حین کار سقف ریزش کرده اما اتفاقی برای ما نیفتاده است، کوه نامردی نمی‌کند. کلید اسرار توی زندگی همه ما ممکنه ماهی چند بار رقم بخورد. کلید اسرار یعنی نیرویی هست که از ما حفاظت کند».

برخی از افراد مصاحبه شونده که به مواد مخدر اعتیاد داشتند درک پیچیده‌تری از روند ساخت‌مند شدن مخاطرات و رفتارهای پرخطر خود داشتند. در این رابطه، یکی از کارگران معدن در حین استعمال مواد مخدر می‌گوید: «تنها چیزی که باعث می‌شود تا ما در این معدن بمانیم و کارکنیم، همین مواد است. اگر نکشیم نمی‌توانیم، کارکنیم. دست و پایمان درد می‌گیرد. فشار کار می‌طلبه که مصرف کنی، بعضی‌ها اینجا هستند که سه شیفت هم در روز کار می‌کنند. من قبل از اینکه اینجا بیایم، لب به سیگار هم نمی‌زدم». گفتمان ایمن مسلط در محیط کار نیز به طریق دیگری در فرایند ساخت‌مند شدن و پذیرش آن به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر کار کمک می‌کند. در همین رابطه یکی از مسئولان ایمنی می‌گوید: «بخشی از حوادث معدن به دلیل ماهیت خطرناک کار در معدن است. به همین دلیل وقوع حوادث در معدن اجتناب‌ناپذیر است. هیچ تضمینی وجود ندارد. کوه هر لحظه یک حکمی دارد. فشار کوه را نمی‌توان پیش‌بینی کرد».



تضاد در فرایند معنابخشی به حوادث

گفتمان مسلط ایمنی و بالتبع آن مسئولان ایمنی و مدیران معدن نقش عمده‌ای در فرایند معنابخشی به حوادث دارند. در حالی که از نظر مسئولان ایمنی و مدیران و کارفرمایان معدن، علت وقوع حوادث ویژگی‌های فردی کارگران نظیر بی‌احتیاطی، غرور و اعتماد به نفس است. کارگران درک متفاوتی از علل حادثه دارند. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان بر تأثیر معضلات ساختاری در وقوع حوادث به جای رفتارهای پرخطر فردی یا سهل‌انگاری و بی‌احتیاطی تأکید می‌کردند. کارگران برخلاف مسئولان ایمنی و کارفرمایان که علت وقوع حوادث را عوامل درونی، نظیر بی‌مسئولیتی کارگر می‌دانستند، بر عوامل بیرونی و ساختاری تأکید می‌نمودند. یکی از کارگران در توضیح علل وقوع حوادث در محیط کار عنوان می‌دارد: «چه کسی گفته که کارگر مقصراست. کارگر دوست ندارد حادثه ببیند. آنها هستند که ما را مجبور می‌کنند تا به هر قیمتی که شده زغال بدهیم. آنها حتی روز عاشورا که کار کردن گناه است و باید عزاداری کنیم، ما را مجبور به کار می‌کنند. خوب، معلومه که کارگر هم دچار حادثه می‌شود». یکی از کارگران حادثه دیده در شرح حادثه انفجار معدن که به مرگ سه نفر و سوختگی خودش منجر گردیده، اظهار می‌دارد: «روز حادثه من پایین، داخل راسته زیربونکر ایستاده بودم. می‌خواستم بالا داخل کارگاه بروم که ناگهان صدای مهیبی شنیدم. سه تا از کارگران داخل کارگاه درجا کشته شدند. حادثه به خاطر کور بودن کارگاه و تهویه نامناسب اتفاق

افتاد. روزهای قبل از حادثه هروقت که به مسئولان می‌گفتیم، سردرد داریم. آنها می‌گفتند، شیلنگ هوای پیکور را بازکنید، تا هوا بیاید».

با این حال، بسیاری از دلایل کارگران درباره حوادث کار و اعتراض‌های آنان درباره شرایط سخت کار از سوی مسئولان ایمنی فاقد اهمیت تلقی می‌شد و به‌طور نظامندی مشروعیت زدایی می‌گردید. در این رابطه یکی از مسئولان ایمنی می‌گوید: «از نظر روانی همه انسان‌ها تمایل به توجیه رفتارهای خود دارند. هروقت به آنها بخاطر سوار شدن به واگن حمل زغال تذکر می‌دهیم. در جواب می‌گویند. شیب زیاد است خسته می‌شویم». از سوی دیگر، نوعی هم‌گرایی و توافق ضمنی بین مسئولان ایمنی و مدیران و کارفرمایان معدن در تبیین علل وقوع حوادث و فرایند معنابخشی به حوادث وجود دارد. در این رابطه یکی از کارفرمایان می‌گوید: «اکثر حادثه‌ها بدلیل بی‌احتیاطی و سهل‌انگاری کارگران اتفاق می‌افتد. هرچند، برای آنکه کارگر و خانواده‌اش بتوانند دیه و غرامت از بیمه دریافت کنند، در گزارش حادثه کارفرما را مقصر معرفی می‌کنند».

بحث و نتیجه‌گیری

در مجموع، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که حوادث و جراحات‌های ناشی از کار، بیش از آنکه ناشی از بی‌احتیاطی و ویژگی‌های فردی و روان‌شناختی کارگران باشد؛ از سازمان کار و شرایط حاکم بر آن و تجارب کارگران در محیط کار ناشی می‌شود. این امر بیانگر آن است که روابط قدرت در سازمان کار به فهم و تجربه کارگران نسبت به مخاطرات و حوادث محیط کار و شیوه‌های مواجهه با آن شکل می‌دهد. در این پژوهش، نخست مقولات عمده‌ای که در فرایند ساخت اجتماعی حوادث مؤثراند، مورد شناسایی و سپس براساس این مقولات چرخه ساخت اجتماعی حوادث در معادن زغال سنگ معین گردید. همان‌گونه که در t (تصویر شماره ۴) نشان داده می‌شود. ایدئولوژی سرزنش قربانی که پیامد رویکردهای فنی، تخصصی و فردگرایانه در تحلیل حوادث است به ساختار اقتدارگرایانه روابط در محیط کار مشروعیت می‌بخشد و تناقص بین خواست مدیران در جهت انباشت سرمایه از طریق تولید بیشتر و رابطه آن با وضعیت نامناسب ایمنی در محیط کار را پنهان می‌سازد. این امر از طریق تأکید بر تبیین‌های فردی حادثه به جای توجه به فشار حاصل از افزایش تولید و طراحی یک جانبه فرایند کار از سوی مدیران صورت می‌پذیرد. ساخت اقتدارگرایانه محیط کار و طراحی یک جانبه فرایند کار از سوی مدیران و عدم مشارکت کارگران در این فرایند نیز منجر به عدم کنترل کارگران بر فرایند کار و فقدان صدا و قدرت جمعی آنان در بیان نیازها و خواسته‌های خود می‌شود. در چنین شرایطی کار به مثابه استراتژی بقا و شری ضروری تجربه می‌شود. تحت این شرایط، فرایند ساخت مند شدن و پذیرش مخاطرات محیط کار، به‌عنوان تمهیدی از سوی کارگران



در جهت تحمل پذیر ساختن شرایط سخت و بیگانه‌کننده کار مورد استفاده قرار می‌گیرد. این امر باعث می‌شود تا آنان در تبیین علل وقوع حوادث و همچنین فرایند معنابخشی به حوادث، به طیفی وسیعی از عوامل ساختاری اشاره نمایند.

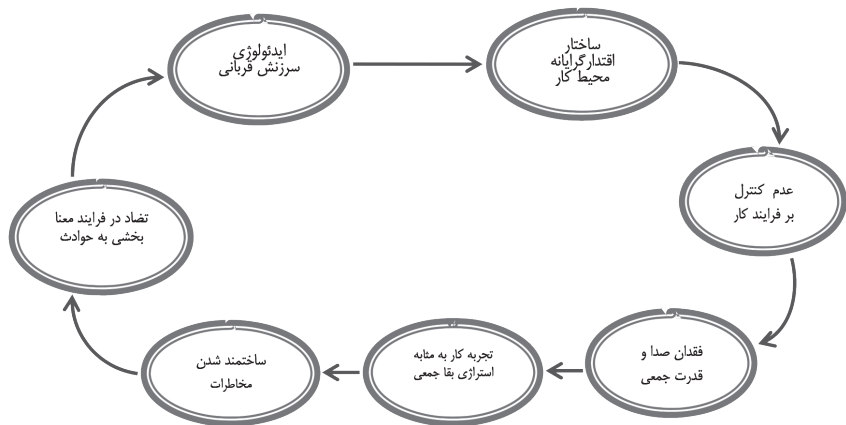
با این حال، بسیاری از دلایلی که از سوی کارگران درباره علل وقوع حوادث کار و شرایط سخت محیط کار مطرح می‌گردد، از نظر مسئولان ایمنی معدن فاقد اهمیت بوده و به طور نظام‌مندی مشروعیت‌زدایی می‌گردد. این امر ضمن نشان دادن ماهیت پرابلماتیک مفهوم حادثه، لزوم توجه به فرایند ساخت اجتماعی حوادث از طریق انجام مطالعات میان‌رشته‌ای را دو چندان می‌سازد. زیرا، نحوه تجزیه و تحلیل حوادث در هر سازمان در نهایت استراتژی آن سازمان را در مدیریت ریسک تعیین می‌کند. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که فرایند معنابخشی به حوادث همواره در بستروابط قدرت- دانش صورت می‌پذیرد و تنها نهادهای دولتی و افراد معدودی نظیر بازرسان کار، کارشناسان بیمه، مسئولان ایمنی و مدیران سازمان‌ها در فرایند ساخت اجتماعی حوادث و تولید سازه‌های معنادار درباره حوادث نقش اساسی دارند. بنابراین، سازه بی‌احتیاطی فردی و نسبت دادن خطا به کنش‌های فردی در تحلیل حوادث کارگران، بیش از آنکه فرایندی عینی و علمی باشد، تابعی از فرایندهای پیچیده اجتماعی و سیاسی است که مشروعیت و اقتدار خود را از نظام‌های فنی، و نهادهای قانونی اخذ می‌نمایند. فرایندی که به بهای نادیده انگاشتن زیست جهان کارگران و روابط نابرابر قدرت در محیط کار صورت می‌گیرد. این امر لزوم انجام تحقیقات میان‌رشته‌ای در حوزه ایمنی و بهداشت کار را با توجه به پیچیدگی و چند بعدی بودن واقعیت و موضوعات مورد مطالعه در این زمینه، بیش از گذشته ضروری می‌سازد.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۲۳

مطالعه ساخت اجتماعی حوادث ...



تصویر ۳. چرخه ساخت اجتماعی حوادث در معادن مورد مطالعه

منابع

- ابراهیم پورسامانی، جمشید (۱۳۸۳). بررسی هزینه‌های ناشی از حوادث کار در صنایع تولیدی، ماهنامه کار و جامعه، ۵۴، ۵۶-۶۰.
- امیدواری، منوچهر و نوروزی، ساجد (۱۳۹۱). بررسی و تحلیل حوادث شغلی و صنعتی، با بهره‌مندی از شاخص‌ها و معیارهای سنجش و ارزیابی عملکرد ایمنی. تهران: انتشارات مدیریت صنعتی.
- حاتمی، محمدرضا و روشن چشم، حامد (۱۳۹۱). رویکرد میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی با تأکید بر اندیشه هابرماس. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، (۱)۵، ۹۹-۱۱۵.
- حلوانی، غلامحسین و همکاران (۱۳۸۹). بررسی حوادث ناشی از کار در کارگاه‌های تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی، فصلنامه سلامت کار ایران، (۳)۷، ۳۱-۲۵.
- مارکس، کارل (۱۸۶۷). سرمایه. ترجمه ایرج اسکندری (۱۳۷۹). تهران: انتشارات فردوس.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۰). روش تحقیق کیفی ضد روش ۲ مراحل و رویه‌های عملی در روش‌شناسی کیفی. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- محمدفام، ایرج و همکاران (۱۳۸۷). ارزیابی رابطه رفتارهای نایمن با حوادث شغلی در یک شرکت خودروسازی، فصلنامه سلامت کار ایران، (۴)۳، ۵۰-۴۴.
- مقدس، علی اصغر و همکاران (۱۳۸۷). بررسی اپیدمیولوژیک حوادث حین کار در شهرستان سمنان، مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی سمنان، (۲)۱۰، ۹۵-۱۰۰.
- مرکز آمار و اطلاعات راهبردی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی (۱۳۹۳). گزیده‌های آماری، شماره ۱۸.
- Abrahamsson, L., & Somerville, M. (2005). *Safety, learning and masculinity in the Australian coal mines*. Paper presented at From grounded skills to sky-qualifications, Kiruna, Sweden.
- Abrahamsson, Lena and Somerville, Margaret. (2005, August). *Safety, learning and masculinity in the Australian coal mines*. Paper presented at conference from grounded skills to sky-qualifications. Luleå University of Technology.
- Barnetson, B. (2010). *The political economy of workplace injury in canada*. Edmonton, AB: Athabasca University Press.
- Bernardi, A. (2011). *Occupational health and safety in organisations: applying Amartya Sens Capability Approach and Organizational Climate*. in *Vulnerable Workers: Health, Safety and Well-Being*. England: Gower Publishing Limited.
- Breslin, F. C., Plizer, J., MacEachen, E., Morronigiello, B., and Shannon, H. (2007). Workplace Injury or "Part of the Job"? Towards a gendered understanding of injuries and complaints among young workers, *Social Science & Medicine*, 64(4), 782-793.
- Carspecken, P. F. (1996). *Critical ethnography in educational research: A Theoretical and Practical Guide*. New York: Routledge.
- Catino, M. (2008). A review of literature: Individual blame Vs. organizational function logics in accident analysis, *Journal of Contingencies and Crisis Management*, 16(1), 53-62.





- Chin, P., DeLuca, C., Poth, C., Astrom, I., Hutchinson, N., & Munby, H. (2010). Enabling youth to advocate for workplace safety. *Safety Science*, 48, 570-579.
- Curtis, S. (2004). *Health & inequality, geographical perspectives*. London: Sage publications Ltd.
- Dejoy, D. M. (2005). Behavior change versus culture change: Divergent approaches to Managing workplace safety. *Safety Science*, 43, 105-129.
- Dekker, S. (2007). *Just culture: Balancing safety and accountability*. Aldershot, Hampshire, England: Ashgate Publishing.
- Dekker, S. (2015). *Safety differently, human factor for a new era*. London: Taylor & Francis Group CRC Press.
- Galli, E. (1999). Sociological case study of occupational accident in the Brazilian petrochemical industry. *Accident Analysis and Prevention*, 31, 297-304.
- Heiner, R. (2002). *Social problems: an introduction to critical construction*. New York: Oxford University Press.
- Jason J W. & Hine, J. (2009). *Work with young people: Theory and policy for practice*. London: Sage publication.
- Kawabata, M. (2009). *Social construction of health Inequalities: A critical ethnography on day labourers in Japan* (Doctoral Thesis). University of Toronto. Retrived from <https://tspace.library.utoronto.ca/handle/1807/17780>.
- Kelley, D. (1996). A sociological approach to ameliorating Worker Injuries the Potential of Worker Participation. *Humanity & Society*, 20(2), 44-57.
- Laflamme, L., Menckel, E. & Lundholm, L. (1996). The age-related risk of occupational accidents: The case of swedish iron-oreminers. *Accident. Analysis and Prevention*, 28(3), 349-357.
- Matthewman, S. (2012). Accidentology: Toward a sociology of accidents and disasters. International and multidisiplinary. *Journal of Social Sciences*, 1(2), 193- 215.
- McQueen, D., Kickbusch, I., Potvin L., et al. (2007). *Health and modernity: The role of theory in health promotion*. New York: Springer Publications.
- Mythen, G. & Walklate, S. (2006). *Beyond the risk society: Critical reflections on risk and human security*. London: Open University Press.
- Nichols, T. (1997). *The sociology of industrial injury*. London: Mansell.
- Osha Fact Sheet (2005). Young Workers. Retrived in: https://www.osha.gov/OshDoc/data_YoungWorkers/osha_fact_young_workers.pdf
- Polanyi, M., McIntosh, T., & Kosny, A. (2005). Understanding and improving the health of workers in the new economy: A call for a participatory dialogue-based approach to work-health research, *Critical Public Health*, 15(2), 103-119.
- Salminen, S. (2004). Have young workers more injuries than older ones? An international literature review. *Journal of Safety Research*, 35, 513-521.
- Sandelowski, M. (1993). Theory unmasked: The uses and guises of theory in qualitative research. *Research in Nursing & Health*, 16, 213-218.

Archive of SID

- Taylor, D. H.(1981). The hermeneutics of accidents and safety. *Ergonomics*, 24(6), 487-495.
- Tharaldsen J. E. and Knut, H. (2009). Culture and behavioural perspectives on safety towards a balanced approach. *Journal of Risk Research*, 12(3-4), 375-388.
- Treiber, L. A. (2005). *Workplace organization labor process control and occupational health* (Doctoral Thesis). Nort Carolina State University. Retrived from <http://repository.lib.ncsu.edu/ir/handle/1840.16/3245>.
- Walters, D. & Nichols, T. (2007). *Worker representation and workplace health and safety*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۱۲۶

دوره هفتم
شماره ۲
بهار ۱۳۹۴